

درباره‌ی: هر چه می‌خواهید از خدا بخواهید/ غرور/ شیطان/ توبه/ استعداد فساد یا صلاح و خیر/ خون مسلمان، محترم‌تر از حرم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

داستان رضاشاه را شنیده یا خوانده‌اید. رضاخان اول، سربازی بود که تصادفاً خدمت آقای حاج شیخ عبدالله رسیده بود. روزی گرسنه بود، گفت: می‌رفتیم جایی یک سوری بخوریم. به او گفتند: آنجا سوری دهند. به قولی یک آقا یک شیخی آنجا آمده، مهمانی می‌دهند برو آنجا. گفت: آخر ما که نه صاحبخانه نه مهمانان را نمی‌شناسیم. گفتند: در باز است برو. آقای حاج شیخ عبدالله، رضاخان را که پایین‌های مجلس نشسته بود صدا زدند. به او گفتند: بیا اینجا بنشین، او را پهلوی خودشان نشاندند، به او گفتند تو در این مملکت پادشاه مقتدری خواهی شد، او شاید خیال کرد که مسخره‌اش می‌کنند یا چیزی شبیه آن. تعجب کرد و گفت: فرضاً که چنین باشد، آن روز شما از من چه می‌خواهید؟ گفتند: ما از تو هیچ چیزی نمی‌خواهیم فقط با خلق خدا مهربانی و به عدالت رفتار کن (یک چنین عبارتی) در کتاب پدر و پسر هم، چنین نوشته شده است. اورنگ که از وکلای آن دوره و از فضلا بود او نیز همینطور تعریف می‌کرد. حتماً او آمده مجلس مرحوم حاج شیخ و فکر کرده که خدایا! مگر من با این مثلاً احمدشاه چه فرقی دارم که او شده شاه، من اینطوری شدم که الان گرسنه باشم؟ شما هم خجالت نکشید، از خدا بخواهید هر چه می‌خواهید. البته این هست که خدا هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند. در دوران فعلی، هیتلر که آنطور قدرت و شقاوت را به دست آورد چه شد؟ اول چه بود؟ نقاش، نقاش در و دیوار. منتها او به پاداش شقاوت و نفهمیش رسید. رضاشاه نه، فهمید که چه کسی است، به اصطلاح زنده ماند و به ظاهر در تاریخ هم محترم بود. این حرف منافاتی ندارد که خداوند همه چیزهای ما را می‌داند، می‌بیند، نگاه می‌دارد، به ما می‌گوید که بعداً بگوییم. اینها با اینکه خداوند می‌گوید که می‌بخشد، روی اشتباهاتی که ما کردیم پوشش می‌گذارد، منافاتی ندارد. به این معنی که در نظر خداوند گناهان ما در مقابل کرم و بخشش او اینقدر کوچک است که به اندازه‌ای که خودش می‌بیند آن را نشان می‌دهد، ما کوچک می‌بینیم ولی اگر نفهمیم که همه چیز از خداست و همه چیز را از خودمان بدانیم، آن را به همان چیزی نشان می‌دهد که ما خودمان می‌بینیم. بنابراین از بزرگی خطای گذشته‌تان نگران نباشید به شرط اینکه به دید الهی نگاه کنید یعنی بعد از اینکه متوجه دید الهی شدید، دیگر آن خطا به نظر شما چندان مهم نمی‌آید، ممکن است در نظر شما مهم نیاید، ولی خدا یادش نمی‌رود. حال اگر شما این را بدانید این موجب غرور می‌شود.

بدترین چیزها هم غرور در مقابل خداوند است. شیطان اولین حرفی که زد حاکی از همان غرور است. وقتی خداوند گفت: سجده کن، شیطان از همانوقت که شنید نمی‌خواست سجده کند، از آنجا گنااهش شروع شد و بعد گنااهش ظاهر شد، همه سجده کردند او سجده نکرد. خداوند هم که می‌دانست، از شیطان پرسید که چرا سجده نکردی، می‌خواست خود شیطان بفهمد. البته بارقه‌هایی از علم و فهم در اینجا از شیطان ظاهر شد. نگفت که من مهمتر هستم، گفت: تو مرا از آتش آفریدی و بشر را از خاک آفریدی، آتش بر خاک برتری دارد، بنابراین من برتر هستم. نگفت که من مهم هستم. همه را گفت تو آفریدی، منتها من را اینطور آفریدی، من نمی‌توانم سجده کنم. حالا خطایی هم اگر می‌کنید با استغفار و با تقاضای اینکه خداوند روی آن

را ببوشاند، از خدا استغفار کنید. دیگر برای آن تصمیمی نگیرید. اگر کسی که استغفار می‌کند؛ توجّه داشته باشد و بگوید: خدایا! من تو را دوست دارم، عبادت می‌کنم، ولی اینجا دیگر از دستم در رفته، خداوند توفیق توبه می‌دهد.

در روایات آمده است که حضرت ایوب نبی، که صبر ایوب مشهور است، آن آخر که به زنش تهمت زدند (و واقعاً این زن از بزرگانی بود که البته اسمش در تاریخ نمانده چون در گوشه‌ای دور بود، خدا بندگانی از این قبیل فراوان دارد.) خیلی ناراحت شد. بعد در حال زار گفت: خدایا، فرزندانم را گرفتی صبر کردم، اموالم را گرفتی صبر کردم، سیل آمد گوسفندانم و شترانم را برد صبر کردم، مردم مرا از ریاست خودشان برداشتند صبر کردم، به این بیماری دچارم کردی، بطوری که مرا از ده بیرون کردند، صبر کردم ولی این را دیگر نمی‌توانم صبر کنم. چه کار کنم؟ خداوند گفت: راست می‌گویی، همه‌ی اینها قبول است صبر کردی ولی این توفیق صبر را از کجا پیدا کردی؟ این توفیق را من به تو دادم که می‌گویند خیلی ایوب ناراحت شد و خاک برداشت به سرش ریخت، گفت: غلط کردم، آن هم از جانب تو بود. البته اگر ایوب این حرف را نمی‌زد، خیلی مقامش بالاتر بود ولی در همین حد ماند. منظور درجه‌ی بزرگی خداوند و حقارت ما است که یک مصنوع دست او هستیم، این را، در موقع کار خیر کردن یادتان نرود، در موقع کار شر کردن، بدانید یک لگه اثر می‌کند. یک لباس سفید خیلی تمیز اگر یک قطره چای روی آن بریزید همانجا لگه می‌شود، همه هم می‌بینند ولی اگر لباس تیره باشد نه، یک لیوان چای هم بریزد روی آن دیده نمی‌شود، بشری که خداوند او را به این نازکی آفریده جزئی خطایش ضبط می‌شود. خداوند بعضی خطاها را که انسان توبه می‌کند می‌بخشد، بسیاری خطاهای دیگر را اصلاً به حساب نمی‌آورد. خداوند فراموش نمی‌کند، منتها مرحمتش را از دست نمی‌دهد یعنی ممکن است تمام خطاهای یک انسان را عفو کند اما یک ذره خوبی اگر داشته باشد یادش نمی‌رود. اگر یک ذره‌ی سیاهی، نقطه‌ی سیاهی، در زیر یک سنگ سیاهی که دیده نمی‌شود، ته دریاها، باشد، خداوند آن را در می‌آورد و حساب می‌کند. بدی‌های شما را نه، خوبی‌ها را حساب می‌کند. این برای این است که خدا می‌خواهد به بنده‌اش بدهکار نباشد، در می‌آورد حساب می‌کند. در خطاها که می‌خواهند حساب کنند، اینطوری حساب نمی‌کنند همینطور دیمی است. حالا ما به هر جهت این را باید بدانیم و هر چه هم می‌خواهیم از خدا بخواهیم و دعا کنیم که خدا خواسته‌های همه‌ی ما را برآورده کند. **(برگرفته از**


گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه ۱۴/۴/۱۳۹۱)

وقایع کربلا، اهمّیت بسیاری که برای ما به‌خصوص برای درویش‌ها دارد این است که همه‌ی آنها نشان‌دهنده‌ی مراحل مختلف سلوک هستند. خُر در آن مرحله‌ای بود که جلوی راه امام را گرفت که امام نفرینش کردند (یعنی به این صورت متداول عرب گفتند که مادرت به عزایت بنشیند) ولی چه چیزی او را

نجات داد؟ خداوند او را گرفت در جای خودش گذاشت و به او فهماند که اینجا که تو این حرف را زدی حرف تو نیست جای تو نیست، کدام حرف حرف توست؟ این حرفی که الان می‌گویم. گفت که من اگر کسی نام مادرم را می‌بُرد با شمشیر جوابش را می‌دادم ولی چه کنم که نام مادر تو را جرأت نمی‌کنم (با اندکی تأخیر گفت) به زبان آورم. یعنی بر آن خشم و غضبی که داشت مسلط شد. خدا او را برداشت آورد اینجا. یا زُهیر می‌خواست از جنگ فرار کند. داشت امتحان می‌کرد، قافله‌اش از آن کنار می‌رفت که امام حسین نبیند و خجالت می‌کشید خدا گفت: این چه ترسی است که داری (ترس از اعتقادات) گرفتش خودش آورد اینجا، نه تنها خودش، بلکه خودش و زنش هر دو را آورد سر جای خودشان، بعد که سرش را (به رسم آنوقت‌ها) جدا کردند، سرش را پیش زنش، پیش همسرش انداختند به عنوان اینکه این هدیه‌ی ما را بگیر، او هم این سر را برگرداند و گفت: ما چیزی را که در راه خدا دادیم پس نمی‌گیریم، منظور این خصلت‌هاست. یا بشر حافی از مجلس عیش و نوش و انواع فسق و فجورها خدا صدایش زد (خدا صدایش زد نه اینکه وحی آمد) امام که صدایش صدای خدا است آمد در زد گفت: به بشر بگویند که بیاید ما رفتیم، نگفت من چه کسی هستم او چه کسی هست و به کجا می‌روم. بشر خودش فهمید با عجله رفت، کفشش را نپوشید (حافی یعنی پابرهنه) پا برهنه دنبالش دوید، همانطوری که اصل خداوند بر نور و خیر و رحمت است، اصل بشر هم باید بر اینها باشد اگر خلاف این بود خلاف اصل است، اصل که می‌گویند یعنی اگر در مورد کسی ثابت نشد که او تاریک است، باید گفت نورانی است، آدم سالم و خوبی است. همینطور چندین قاعده از این مطلب در روش مردم استنباط شده است. بشری که استعداد فساد نداشته باشد موجب می‌شود که استعداد صلاح و خیر در او پرورش پیدا کند. این پرورش هم یک چیزی نیست که مثلاً با طبل و بوق و کرنا باشد و نمی‌دانم جشن هفتاد سالگی بگیرند یا چهل سالگی و یا فلان... به دل است، همه چیز انسان در دلش نهفته است، بهشت و آخرت را هم خداوند در خودش آفریده است حالا ان شاءالله خداوند ما را توفیق بدهد که کار خوب بکنیم خودش هم کمک کند، ما را در راه خیر بگذارد. **(برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه ۱۷/۴/۱۳۹۱،**

جلسه خواهران ایمانی)

حضرت امام حسین در سفری که رو به شهادت می‌رفتند، در دلشان می‌دانستند که بالاخره شهید خواهند شد. کی؟ کجا؟ در این سفر ابتدا در مکه بودند، مکه نزدیک حرم است. چون مسلمانی که در مکه باشد اگر تا هشتم یا هفتم ذی‌الحجه در مکه بود دیگر نباید از مکه بیرون برود، باید اعمال حج را انجام بدهد. مظهر شریعت اسلام، این قبیل احکام، در آن زمان امام حسین بودند. خود حضرت در مکه تشریف داشتند ولی روز هشتم به جای اینکه همراه با قافله اعمال حج را انجام بدهند با قافله از مکه بیرون آمدند. خلاف شرع ظاهری یعنی شرعی که یزید از آن

<p style="text-align: center;"> ۱۲۱ یادآوری قسمتی از بیانیه‌ی حضرت آقایی حاج‌دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علی‌شاه)</p>	<p>مزار سلطانی بیدخت گناباد که اکنون مرقد مطهر چهار نفر از اقطاب بزرگوار این سلسله‌ی جلیله و مطاف اهل دل است، رفتن به زیارت آن مکان مقدّس و توجّه فقرا و روی آوردن به آنجا با رعایت تمام آداب و وظایفی که برای زوار و وافدین تعیین و در اناقهای مزار نصب گردیده است، لازم می‌باشد. مخصوصاً شرکت در کلاس‌هایی که حساب‌الامر فقیر در سالن کتابخانه‌ی سلطانی تشکیل می‌گردد و بحمدالله مورد توجّه و استقبال بیدختی‌های عزیز هم قرار گرفته است و استفاده از کتب کتابخانه سبب ازدیاد جلال و رونق درویشی می‌گردد.</p>	<p style="text-align: center;">بند چهاردهم از بیانیه‌ی اوّل فروردین ۱۳۹۰ شمسی</p>
--	--	---

سوءاستفاده می‌کرد، نماز کردند. بعد که از ایشان در این باره پرسیدند، فرمودند: قرار بر این بود که در ضمن طوافی که من می‌کنم، خون من را بریزند یعنی در مکه و من نمی‌خواهم که حرم آلوده به خون بشود، حتی به خون من، این است که بیرون آمدم؛ فقط به احترام مکه. حضرت امام حسین این احترام را داشتند ولی این احترام مخصوص حرم مکه است، هیچیک از ائمه در سایر حرم‌ها این احترام را برای حرم‌ها نداشتند. امام فرمودند: نمی‌خواستیم حرم به خون من آغشته بشود. بنابراین بر امام حسین که حرجی نیست که العیاذ بالله بگوییم، خلاف شرع کرده. پس امام حسین چه چیزی را می‌خواستند به ما بفهمانند؟ اینکه این حرم محترم است، نباید در آن خون ریخته بشود یا به بهانه‌ی حرم، خونی ریخته بشود، خون هم محترم است ولی خون محترم‌تر از خاک، از حرم است. اگر یکی را محترم حساب کنیم که خون پیغمبر یا ائمه باشد، درجه‌ی بعدی خانه‌ی کعبه محترم است. بعد از چند سال که از جنگ بین ایران و عراق گذشته بود یک وقتی نامه‌ای به من رسید و یکی از همشیره‌ها، خواهران نوشته بود که خبر شدیم دیشب که این کفار توپ زدند به دیوار حرم حضرت علی، دیوار را خراب کردند. ای وای چنین توهینی را چطوری می‌شود تحمل کرد و اینها؟ من در جوابش نوشتم: اولاً نگران نباشید، چون به حرم حضرت امام حسین، متوکل، خلیفه‌ی مسلمین! حمله می‌کند. همه‌ی زوار را آنکه دستش رسید می‌کشد، حرم را خراب می‌کند، ضریح چوبی حرم را می‌سوزاند، آب جوش می‌آورد و با آن آب، قهوه درست می‌کند، قهوه را همانجا زهرمار می‌کند. اگر بخواهیم بشماریم صد توهین و خلاف در این وسط بود، بعد رفت. نه تنها حالا بلکه بلافاصله بعد از رفتن آن متوکل، حرم امام حسین را دومرتبه درست کردند، ضریح بود، چراغ بود همه چیز بود و الان همینطوری که الان می‌بینید روزبه‌روز عظمتش بیشتر می‌شود، اما یکی از آن کسانی را که متوکل شهید کرد، یکی از آن زوار زنده نشدند. در آن دنیا زنده بودند، اگر شهید حساب بشوند ولی زنده نشدند چون خونی که رفت، رفت. بنابراین دل بسوزانید برای انسان‌ها به‌خصوص مسلمین. در و دیوار دلسوزی ندارد، این دیوار ساخت من و امثال من است. به آن خانم جواب دادم، هفت، هشت سال است از جنگ می‌گذرد چقدر انسان‌ها، ایرانی مسلمان، عراقی مسلمان، کشته شدند؟! دلت برای اینها نمی‌سوزد؟ دلت برای آن دیوار می‌سوزد؟ من می‌گویم: صد تا این دیوار فدای یک خون مسلمان است، برای اینکه دیوار را یکی دیگر می‌آید می‌سازد. چه بسا این دیوار که اینجا هست، مختصر است. دیوار بعد که می‌سازند یک خرده آنطرف‌تر می‌سازند، بزرگتر می‌شود. البته آن دلسوزی برای دیوار در صورتی که همراه با دلسوزی برای مسلمین و توهین به مسلمین باشد، اجر خودش را می‌برد. (برگرفته از

گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه ۱۳۹۱/۴/۲۱)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تاننده (محبوب علی‌شاه) شامل جزوات گفتارهای عرفانی شرح رساله شریفه پند صلح / شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (استاره، خانواده، حقوق مالی و غیره، رفع شبهات بازنه‌دینی از بیانات) / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستور العمل با و بیانیة‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جست‌وجو و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲۵۸۳۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید.